

ترنج اقاليم غمگين



کیمیا تاجنیا



ترنجِ اقالیمِ غمگین

کیما تاج‌نیا

نشر مه‌ری برای گذر از سانسور و خوانش آسان و بی‌دردسر، با اجازه نویسنده، پی‌دی‌اف کتاب‌ها را برای دانلود رایگان در دسترس خوانندگان داخل ایران قرار می‌دهد.



نشر مَهْرِي

شعر * ۵۶

ترنج اقالیمِ غمگین

کیمیا تاج‌نیا

| چاپ اول: تابستان ۱۴۰۱، نشر مَهْرِي |

| شابک: ۹۷۸-۱-۹۱۵۶۲۰-۸۹-۷ |

| صفحه آرای و طرح جلد: استودیو مَهْرِي |

مشخصات نشر: نشر مَهْرِي.

۲۰۲۲ میلادی / ۱۴۰۱ شمسی.

مشخصات ظاهری: ۱۰۸ ص.: غیر مصور.

موضوع: شعر معاصر فارسی.

کلیه حقوق محفوظ است.

© ۲۰۲۲ کیمیا تاج‌نیا.

© ۲۰۲۲ نشر مَهْرِي.



www.mehripublication.com

info@mehripublication.com



فهرست

- یادداشت شاعر ۷
۱. وقتی مرا انگور می‌بوسی ۹
۲. تمام موهایم را به خانه آوردم ۱۰
۳. ببین چنان به تو منجر شد ۱۲
۴. کجاست نشئه‌ی میخانه در مذاق شراب؟ ۱۴
۵. تا دامنه‌های ماه... میخانه ۱۶
۶. از شعر عصر جمعه‌ی یک روز بهمنی ۱۸
۷. ماه پریشیده در حوالی بوسه ۱۹
۸. روی خطوط این زن آرام در پلنگ ۲۱
۹. تو و شکل‌های مرا می‌چشی به سبک خودت ۲۳
۱۰. باید به باد می‌زدم از لابه‌لای من ۲۴
۱۱. دارم که با خودم که شرابی غلیظ‌تر ۲۶
۱۲. ای گریه در خمار که خونم حلال می ۲۷
۱۳. روی عصیان من نمک می‌ریخت ۲۸
۱۴. ای سر زلف دلبران از تو خمار می‌شده ۳۰

- ۶۶ • ۳۶. اگر از معبدهای تو سر در بیاورم
- ۶۷ • ۳۷. قرار بود بمیریم
- ۶۸ • ۳۸. آن قدر طولانی
- ۷۰ • ۳۹. شکلی لزوج از بیماری
- ۷۱ • ۴۰. بگویمت که در عشق چیست؟
- ۷۲ • ۴۱. زن طزه‌اش را کنار می‌زند
- ۷۳ • ۴۲. نمی‌شود که سیاست
- ۷۴ • ۴۳. همه چیز را کنار می‌زنم
- ۷۵ • ۴۴. آن واو را
- ۷۷ • ۴۵. این جارِ آخته
- ۷۹ • ۴۶. تنها می‌میرد
- ۸۱ • ۴۷. لبِ توریم و
- ۸۳ • ۴۸. هذیانِ متراکم
- ۸۵ • ۴۹. و آیینه چون کبوترِ غمگینی
- ۸۸ • ۵۰. می‌خواهم تو را بیاورم
- ۹۱ • ۵۱. کلماتی یک سویه
- ۹۳ • ۵۲. حالا می‌توانم به اعماق سقوط کنم
- ۹۶ • ۵۳. و در نهایت آن دو ستاره
- ۹۷ • ۵۴. چه چرای چمانی در قطعه‌ی روز است
- ۱۰۰ • ۵۵. در افروختنم
- ۱۰۲ • ۵۶. از من نشانی بجو

- ۳۲ • ۱۵. باید توام به عشق ببوسی
- ۳۴ • ۱۶. زیبا شدم... به قدمتِ یک مرگ... از شراب
- ۳۶ • ۱۷. نگاه کن که غمت در من
- ۳۸ • ۱۸. شرحه را از شراب قی کردم
- ۴۰ • ۱۹. شعر می‌خواهم از تو... صورتت را بیاور
- ۴۱ • ۲۰. حواله کردن زیبایی
- ۴۳ • ۲۱. قلبش که لِقوه نیست قراری ست رو به مرگ
- ۴۴ • ۲۲. دنباله‌های مستیم در چشم‌های تو
- ۴۶ • ۲۳. لایه‌ی اولم کمی اخم است
- ۴۸ • ۲۴. به باد گفتم از انحنای نام تو در شب
- ۵۰ • ۲۵. و چکامه پُر چراهاست... مرا به شب ببوسان
- ۵۲ • ۲۶. نه کشفِ بلیغی به آدابِ قدسی
- ۵۴ • ۲۷. و زنانی که عاشقِ شعرند
- ۵۶ • ۲۸. به اعتبارِ گذاری گم
- ۵۸ • ۲۹. سیصد و شصت و پنج تنهایی
- ۶۰ • ۳۰. عطر تو از یقه‌ام بیرون می‌زند
- ۶۱ • ۳۱. بلدی یک زن را
- ۶۲ • ۳۲. یک زن چطور می‌تواند بمیرد
- ۶۳ • ۳۳. من این کلمه‌ها هستم
- ۶۴ • ۳۴. سرها را زیر درخت نسترن می‌برند
- ۶۵ • ۳۵. این صفحه را از سکوت بر کن

یادداشت شاعر

ترنج اقالیم غمگین دومین شعرنامه‌ی من پس از رقصاست و قلبم را شامل می‌شود. برای هر شاعر، شعر امری بسیار ضروری و حقیقی است و یک حدّ غایی دارد که مُحال و ممکن است؛ دست کم برای من این‌طور است. تلاش برای نزدیکی به آن حدّ غایی اما سبب نمی‌شود که شاعر به آنات زیسته‌اش پشت کند. اگر به این شعرها اصرار نمی‌کردم شور و رنج و دیوانگی‌های روح کم ارج قلمداد می‌شد. روح پُربهاست و شعر خونی ست که از قضا قالب کلمه یافته و آن چنان گرم و مست است که می‌تواند قلبی دیگر را به سودا مبتلا کند. من شعرهایم را بر اساس قالب تفکیک نمی‌کنم. و به چنین انفکافی در چاپ مجموعه‌های شعری باور ندارم. این‌ها همه

شعرهای من اند و همه‌ی شعرهای هر شاعر در بافتی رگدار و رگه دار راوی شریان روح آن شاعرند. شعرها رخدادهای نازک کارانه‌ی دل اند و چنان چه حقیقی باشند بهایشان را شاعر با زنده‌گی اش پرداخته؛ پس نیازمند مهرخوانی و دقیق خوانی اند. شعرهای من که ترنج اقالیم غمگین اند هم چنین اند. کلماتم را با فروتنی و مهر به خوانندگان نیک این مجموعه تقدیم می‌کنم.

کیمیا تاج نیا

بهار ۱۴۰۱ شمسی / ۲۰۲۲ میلادی

وقتی مرا انگور می بوسی
وقتی مرا آن جور می بوسی
خیام بدمست رگانم را
در مرز نیشابور می بوسی
از من کمی پروانه می چینی
در آتش من نور می بوسی
شرقی چشمان خمارم را
با خواهشی مخمور می بوسی
وقتی که گیجی‌های ذهنم را
بالحن بوف کور می بوسی
انگار اسبی در دلم تنهاست
با یال باران خورده‌اش در باد
با شیشه‌اش _ سرمستی اندوه _
در بازوانت می کشد فریاد...

«نمی توانستم... دیگر نمی توانستم»
پزندگی‌ها افسون بی اثر شده بود
«صدای پایم از انکار راه بر می‌خواست
و یاس من از روحم وسیع تر شده بود»...

* نمی توانستم، دیگر نمی توانستم
صدای پایم از انکار راه بر می‌خواست
و یاسم از صبوری روحم وسیع تر شده بود
فروغ جان

۲

تمام موهایم را به خانه آوردم
و بادبادک‌ها در بداهتی عربان
زدم به قیچی از اعتبار تلخ خودم
و باد هروله می‌کرد در اتاق جهان

کنار پنجره هستم... و آب می‌نوشم
و سیر می‌کنم انگار در تباهی‌ها
و چشمه را ساسون می‌زند کسی... دارد
برای کنترل قد شاه ماهی‌ها

شراب می شود این ناله
که در من از نفس افتاده
و میوه‌ی پلکم انگار
از خمارِ خوب رَس افتاده

شراب می شود این شوری
که ریشه در دل زن دارد
شراب می شود این گریه
که لحنِ خوشگلِ زن دارد...

۳
ببین چنان به تو منجر شد
خطوطِ نازکِ اندامم
که گویی از انگورستان
شراب بوده سرانجامم

شراب می شود این خط‌ها
که دستِ خیسِ تو بر آن هاست
شراب می شود این‌ها که
لبِ حریصِ تو بر آن هاست

دوباره باز به میدانِ گردِ بی باران
همین که عطر تو این جاست در خیابان‌ها
همین که قلب شهیدی است کنج پیراهن
همین که نام تو زیباست در برهنگی‌ات
بر آستانه‌ی من... ها... بر آستانه‌ی من
چرا نمی‌رسد ابعادِ این سیاووشان
به نیمه‌های پر آشوب و تلخ سودابه؟
نگاه کن به تماشایِ دخترانِ بلند
همین که اوّل دیوانه‌ات حریص شدم
توریحتی به سبویِ جهان و خیس شدم...

کجاست نشئه‌ی میخانه در مذاقِ شراب؟
همین که مستیِ دنباله دارِ بی سر و ته
همین که باد به چارووقِ ما بساید تن
همین که مکث نباشد درون پیراهن
چه بوسه در بغلِ اتفاقِ نازکِ اشک
چه یار در ته آیینه‌های پا در می
بلند می‌شوم این بار از جراحاتِ مرگ
گلاب می‌شود این بار نامرادیِ ما
مرا برون بکش از فلس‌های بی دریا
مرا لگد کن از این لایه‌های دیوانه
بگیر... تاکِ مهیا... بگیر... رقصِ روان
بگیر... از شبیحِ کاج‌ها ولو شده‌ای

تا برگیرد از آتشِ رگ‌ها
انگشتِ عرقِ نشسته‌ام... سهمی
این جور که لابه‌لای من گنجی
این دکمه‌ی دوّم است... می‌فهمی؟

این دکمه‌ی چندم است؟... من مستم
این دکمه‌ی چندم است؟... تو مستی
می‌خواهم باز چیز بنویسم
تو صفحه کلیدِ زنده‌گی هستی...

تا دامنه‌های ماه... میخانه
تا خنده‌ی دلبرانه... ساقی‌ها
بیرون زده از ردیفِ آوازم
در خلوتِ شبِ صفِ افاقی‌ها

این دکمه‌ی اوّل است... بازش کن
تا از تنِ تو چراغ بردارم
تا کسریِ حدس‌های خیسم را
از وسوسه‌های داغ بردارم

از شعر عصر جمعه‌ی یک روز بهمنی
تاگریه پای معبدِ یک عشق ناتنی
آغشته‌ام به تو... به ازل خندِ خنده‌ها
مثل شراب‌های وفادار ارمنی
از من ترانه می‌وزد ای نغمه‌ی بلند
از من ستاره می‌چکد ای سمتِ روشنی
خون مرا به باده‌ی چشم‌ت نشسته‌ای
تا در دلم هوای خودت را بیفکنی؟
می‌رقصمت غلیظ... بدان سان که بوسعید
می‌میرمت به شطح... در این شعر میهنی
جانم... که از ترنج غمت خون مکیده‌ام
جامم... که با ولع به لبش بوسه می‌زنی
آبادیم به ماه پراکنده دلخوش است
امشب مرا به بوسه کمی می‌پراکنی؟...

ماه پریشیده در حوالی بوسه
نازِ نمک خورده از دلالتِ لذت
زن... دل مغشوش از هوای خودش هار
زن... نفسِ اسب‌ها به عادتِ لذت
من به هوای توام هوات قشنگ است
چشم تو زیباست مثل آینه در من
پلکِ سرازیر از هجوم شراب است
چشم تو بوسه ست وقتِ وحشی این زن
از دل من پاره‌های سرخ لهیده
در نوسانِ هبوط و عطرِ افاقی
در بغل تو که کشتگانِ غمت را
باده‌ی انده خورنده خنده‌ی ساقی

تا سرِ بازارهای کهنه‌ی شیراز
تا یقه‌ات... چاکِ زخمِ خورده‌ی مستان
«آه مرا کشت عشق» طوطیِ مرجان
عشق مرا کشتِ صوفیانِ خراسان

۸

دستِ تو بر سینه‌ام که مرگِ مهیاست
این نفسِ آمیختن به شکلِ ترانه
در شبِ ویران که بوسه شعله‌ی شعری است
تا بزند دلِ چراغِ سرخِ بهانه...

رویِ خطوطِ این زن آرام در پلنگ
لب می‌دوانی و نفست بوی اسبِ هاست
اندوه... در غلیظِ مکرر... کنارِ بیک
مهتاب... در شبی که برای خودش رهاست
در جست‌وجوی نامِ خودت از صدای من
بالحنِ مست... میم... ه... با نازِ سرکشتم
می‌پیچی ام به باده و می‌خوانیم به عشق
اسبی رهیده است تنت توی آتشم

_ شاباشِ دانشی که به اندوه می‌رسد
انسانِ نیم‌خورده‌ی آگاهی و دریغ
این ترجمانِ الاشواق... آن شطحِ نیم‌خیز
این زنده‌گیِ مُحاطِ مُحالات... زیرِ تیغ...

مستم... و خون من به تماشاست سمتِ تو
مستم... مرا رها مکن از گیرِ چشم‌ها
مستم... مرا شکنجه کن از عطرِ وحشی‌ات
مستم... کجاست طرزِ نفس‌گیرِ چشم‌ها؟

در ناله‌ها حریقِ خودش را گریسته
با شانه‌های لختِ سراسیمه از وفور
تسلیم می‌شوی و به دل از شرابِ تو
معشوق می‌مکد زن میخانه‌های دور...

۹

تو شکل‌های مرا می‌چشی به سبکِ خودت
تو چشم را به جهت‌های نور می‌بخشی
شراب را به موازاتِ مکث می‌چینی
به عاشقانت رنجی صبور می‌بخشی

ازین کشاکش تنها شده به نام بشر
پیمبری کن و ما را به بوسه بازرها
بغل بیاور... یک شکل مهربان از مرگ
که جز دریغ نمانده ست چیزی از انسان

به هرچه پیدا در شکل ناشناس زنی
که باز می‌گردد از ترانه‌های تننت
بغل ببخش که کوک است سازِ تنهایی
بغل ببخش که زیباست رنگِ پیرهنت...

باید به باد می‌زدم از لابه‌لای من
 من شهوتم... حریص شهودی شرابی‌ام
 از سروهای میهنه با من نماز هست
 من قرّة‌العیون شهیدانِ بابی‌ام

این‌گونه که گلابِ سبوه‌است در سرم
 شلاقِ شحنگانِ غمت بی‌اثر شده
 این دامن من است که شولایِ رنج‌هاست؟
 این خنده‌ی من است چنین مختصر شده؟

بوسیدن صدات در اقلیم رودها
 در شعرهای گم شده... در نوسرودها
 دارد هنوز از آینه مهتاب می‌چکد
 در شطحِ نقره بسته به رغم کبودها

در این جهان بیهوده از فرط رنج‌ها
 انسان بی‌عبور از این چار و پنج‌ها
 رویای ته گرفته‌ی میخانه در سبو
 فقدانِ عطر در نَفحاتِ ترنج‌ها

از چاک پیرهن برو تا فصّ اولین*
 انسان کامل است زنی زیر بوسه‌ها
 مهتاب که از آینه سر رفت... می‌بده
 حالا زن است و طرز نفس‌گیر بوسه‌ها

* ابن عربی کتابی دارد با عنوان «فصوص الحکم» که فصّ نخستین آن «الانسان الکامل» است در شرح شناسه‌های انسان کامل.

دارم که با خودم که شرابی غلیظ‌تر
اندوه می‌کنم که غمت تند و تیزتر
جا وا کند میانه‌ی این زن که می‌مکد
عطرِ تو را میان خیالات هیزتر

دارم برهنه می‌شوم از خطِ سینه‌ام
و فکر می‌کنم به خطی روی صورتت
یک خط که از هواش زنی در شبانه‌هاش
دارد به ناله می‌زند اما مریض‌تر

زیبایی جوان تو زیباست از خودش
این بار طرح قصه کمی جابه‌جا شده
این بار یک زن است که داش آکلی ست مست
مرجان تویی و شکل غمت بدستیزتر...

ای گریه در خمار که خونم حلال می
شعری به شرح ماوقع ما نمی‌رسد
لب‌هات را غلیظ بیاور به خاطر
انسان به گل نشسته و من در هوای تو
شکل گوزن ریخته از قاپ آبرنگ
غم می‌شود مقابلت ابعاد دیگرم

من ماهیم... نهنگم... با فلس سوخته
در این جهان که زخم خودش را ندوخته
پیمانه شو... شراب بکش روی پیکرم

دیلاق نخ نماست دلم در هزاره‌ها
شیراز را غلیظ بکش در حصار می
سیگار را به ناز بکش در برابرم...

لذتتش را لذیذ می بلعی
عطر سیگار در گلوی خودت
مثل تقدیر پای به پای من اند
صندلی های روبه روی خودت

دارم از شعر می چکم... مستم...
هوس توست پس زمینه ی من
با دو چشم درشت می گویم
آه سودا کده ست سینه ی من...

۱۳
روی عصیان من نمک می ریخت
زخم بر زخم می شدم از او
من مهبیای آینه بودم
زنی بد اخم می شدم از او

بوسه اش را خیال می کردم
نفسم به شماره می افتاد
در کلنجا ر بین ما گاهی
شعر هم چارپاره می افتاد

مهر بر استخوان زدی... روی دلم نشان زدی
شرح نمی شود زنی کز تو غبارِ می شده...

*شراب خانه‌ی عالم شده ست سینه‌ی من
هزار رحمت بر سینه‌ی جوانمردم

**من طربم... طرب منم... زهره زند نوای من
عشق میان عاشقان شیوه کند برای من

ای سر زلفِ دلبران از تو خمارِ می شده
دامنت آن چنان که می باز دچارِ می شده
عشق شکسته می رود از سِکراتِ نام تو
واقعۀ سرخ می وزد... وقتِ انارِ می شده
شکل به شیهه می زند سینه‌ی پر شرابِ تو
من طربم... طرب منم... شیهه دچارِ می شده
چاک دریده می رود سوی دَمَشِقِ عشقِ تو
شاهِ دلم که مصر ازو باز شکارِ می شده
دارد از شرابِ تو نان به نماز می رود
گریه گلاب می شود... آه بهارِ می شده

باید به دشنه‌هام که در خون
باید به دشنه‌هام که در مِشت
جوری بخندم از تِه اندوه
که خنده به نقاب بیرزد

شرحت میانِ من که غلیظم
در رفت و آمدی ست مکرر
جوری به من ببخش خودت را
که عشق به عذاب بیرزد...

۱۵

باید توام به عشق بیوسی
تا این عطش به آب بیرزد
انگور خنده‌هاست بروید
این شعر به شراب بیرزد

در روز و رنج‌های گس و گیج
چنگی بزن به سینه‌ی مستم
چنگی که در مغازله شیداست
چنگی که به رباب بیرزد

گفتی چاهار پاره‌ی دیگر به می بزن
در الکل است شعرم از اول... نمی شود
شرح از شهود رفته و شب در میانه‌هاست
از این شکسته، پاره مَطوّل نمی شود

در الکل است گرده‌ی زخمم... به دیدنم
با طمطراق باده گساران ری بیا
معشوق باش و در سِکراتِ غمت که تلخ
این بار تا حوالی این زن به می بیا...

زیبا شدم... به قدمت یک مرگ... از شراب
این بار به سفارشِ چشمت... کبودتر
این شعر را محاوره اندوه می‌کند
این شعر را نگارشِ چشمت... کبودتر

زیبا شدم که گریه بلغزاند از رگم
اسرار نیم خوردن لب‌هات را اگر
پیدا شوم... به شیوه‌ی یک سطر بی حروف
و گم شوم... چنان که نشو لا تدم خبر

حالا خبر گم است کنار شراب‌ها...

روایتی که از انبوهی
به متن می‌تند اندوهت
عتیق هست و از این گریه
عتیق تر شده معشوقم

به سمت قافیهِ سر خم کن
که بوسه خواه و غم‌انگیز است
و شرح کن که چرا لب‌ها
دریغ تر شده معشوقم...

نگاه کن که غمت در من
عمیق تر شده معشوقم
و زخم کاکل اندوه است
که تیغ تر شده معشوقم

نگفتنی شو به دندانی
که و هن و وا همه می‌خاید
و لفظ شو به لبی کز می
رفیق تر شده معشوقم

خطِ خمار است... با حروفِ خودت
بنویسان مرا در آغوشت
با شرابی شهید در نفسم
با حریقِ صدام در گوشت

به زنی که عمیق می میرد
از خودت بی شمار می بخشی؟
به لبی شرحه شرحه از هوست
بوسه ای بی گدار می بخشی؟...

۱۸

شرحه را از شراب قی کردم
کفِ حَمَامِ مست خوابیدم
در خودم خون شدم ادامه شدم
تالِبِ مرگ بست خوابیدم

شرحه را در لبش نهان کردم
کَتَمِ اندوه می چکد در من
بنویسان به دستخطِ خمار
از لبش روح می چکد در من

شعر می‌خواهم از تو... صورتت را بیاور
 من لبی بوسه گیرم... من زنی بوسه ناکم
 خونم ابریقِ سوداست... با حروفی مشووش
 تشنه بودی اگر... من... گردنی بوسه ناکم
 لفظ اسبم... شُریده در تکان‌های مستت
 با سُرینی قلندر... دامنی بوسه ناکم
 آه اندوهت این بار رقص می‌خواهد از من
 از منی که خمار رفتنی بوسه ناکم
 رو به روی منی باز... در شبی که شراب است
 روی لب‌های مستت... بهمنی بوسه ناکم...

حواله کردن زیبایی
 به مصرهایِ شکر ریزت
 ترنج با من و می با تو
 درنگ از تو و لب از من
 گلوم هیزم آماده ست
 به فسقِ بوسه بشُعلانم
 و تا عدم شدن از لذت
 شراب از تو و شب از من
 و گیر در گرهی نازا
 و گریه در عدمی ویران
 و بوسه در عطشی یکسر
 و سیب از تو سبب از من

تراز می خوشِ دستانت
تب مکاشفه در لذت
در آن لبالب دیوانه
تو و مکاشفه... تب از من

به حلق هاله شو و با من
برقص در غم غمگینت
مراد بوسه نوازم باش
مرید بوسه طلب از من

به حال هروله در من باش
به فرض شمس سفر کرده
و در مسیر تپیدن هات
دمشق های حلب از من...

۲۱

قلبش که لَقوه نیست فراری ست رو به مرگ
مرگش شبیه راه فراری ست رو به مرگ
یک زن که ازدهاست و اقلیم زیستنیش
افسانه های دامنه داری ست رو به مرگ
زیباییش غمی است پراکنده در جهان
قرمز که می زند رژاناری ست رو به مرگ
یک زن که عاشق است و خون بنفش او
شکل گل همیشه بهاری ست رو به مرگ
شاید نهنگ هاست به مرگ خودش مرید
تا ساحل تو موج سواری ست رو به مرگ...

در مستیَمِ لحنِ گُمی دل می زند... انگار
از دفترِ اوّل کسی آوایِ نی آورد
در مستیَمِ در فکر معشوقانِ تاریخم
آن شب که مولانا برای شمس می آورد

انگار مه در میهنه مهتاب می ریزد
سیصد گل سرخ است در مستی بی مرزم
حالا که زن _ روحم به دام عشق افتاده
با گریه‌ها در باده‌ها معشوق می ورزم ...

دنباله‌های مستیَمِ در چشم‌های تو
دنباله‌های مستیَمِ اندوهِ آدم‌هاست
دنباله‌های مستیَمِ یک شعر بی شاعر
تنهایی بی مرز در انبوهِ آدم‌هاست

مثل پری پُر مرگ در حرفی سبک رقصان
در مرزهای عشق... بی پایان و بدمستم
از اوّل نام تو در مستیَمِ ردی هست
در مستیَمِ دالِ پس از زیبا بیت هستم

لایه‌ی چارم زنی شاعر
 که تو را بی دلیل می رقصد
 روبه دریاست ماهی اش اما
 در بیابان ایل می رقصد

لایه‌ی پنجم و فور کسی
 که رگم را حریص می بلعد
 و غمش را دوبار می بوسم
 گونه‌ام را که خیس می بلعد

ششمین لایه نام او در من
 ششمین لایه بوی مولانا است
 وقت معشوق در تکاپویم
 شمس در آرزوی مولانا است

لایه‌ی هفتمم... مرا بوسید
 لایه‌ی هفتمم... شبی شیدا است
 لایه‌ی هفتمم... حروف لبش
 وقت برگشتن از لبم پیدا است...

لایه‌ی اولم کمی اخم است
 با دو چشم غلیظ از شهوت
 با زنی پا به ماه آزادی
 خون بن بست هییز از شهوت

لایه‌ی دومم کمی آهوست
 زرد و خاکستری... هبوطی رنگ
 گیج از لحن تند تنهایی
 در قفس گریه‌های طوطی رنگ

لایه‌ی سومم زنی مست است
 با دو پلک درشت افتاده
 با دو گیسوی سرخ از مستی
 اندهش را به بادها داده

به باد گفتم از انحنای نام تو در شب
 به بوسه گفتم از ماجرای مست لبانت
 به رنج گفتم از فرصتی به شکل دو نخ مور
 که می‌کشی در تنهایی پر از نوسانت

به ماه گفتم از عکس اتفاقی آن شب
 که رو به خستگی ناتمام و پشت به شعری
 و در ردیف تو تنها منم نشسته به عشقت
 و پای راستت افتاده روی نرمی رانت

به مرگ گفتم از لحظه‌ی تپیدن قلبت
 که روح هروله در حیرتی مذاب نشسته
 و دختران کمی نازک از عبور عریضت
 به ساز گفتم از رقص عاشقان جوانت

به چنگ گفتم از انگشت‌های تلخ تو در من
 به وقت بوسه زیر درخت‌های پر از شب
 به گریه گفتم از بیخ عاشقانه‌ی شعری
 که در سکوت کمی خشم اوفتاده به جانت

کمی بنوشان... تا از صدا به سایه نمانم
 کمی برق‌ص آ... تا دامنم بهار بگیرد
 کمی بریزان... تا لهجه نیم مست بخندد
 کمی بیاور... تا این عطش قرار بگیرد...

چه هراسِ کهنه کاری... چه کمینِ بی‌سواری
 که نشست‌ه ای کنارم به شبی سحر بریده
 چه گریزِ بی‌گذاری... چه ضیافتِ خماری
 که لبیده ایم هم را به پی تیر بریده

یقّه ات یقینِ خوبی است به عطرِ ناشی می

ضربانِ زن به زیبایی که به دکمه می‌گشاید
 و شراب‌های اهلی... و جهانِ زخم خورده
 وزن از میانه نخلی است به سبکِ بی‌غباری
 که خمیده از غمی با ضربانِ زخم خورده

متلاشی است هرچیز به جز صدات در من
 یقّه ات یقینِ خوبی است به عطرِ ناشی می
 به لبِت عتیق در فاصله‌ی دو نخ به بوسه
 نفسم نفیس چسبیده به شاد باشی می

متلاشی است انسانِ هبوط کرده... حس کن...

و چکامه پُر چراهاست... مرا به شب ببوسان
 و غبارِ نخل تلخ است... مرا رُطّب ببوسان
 نه به حدّ نشئه در می که عطش فراخ دارد
 به لبی لبالب از لب... به لباب لب ببوسان

که سَرَم سوادِ سود است در آن جهنده بازی
 به خطمِ خطور... چکّه... به حریقِ کور... چکّه
 و به لاکِ سرخ از فرطِ تولای لابه نشیدا
 به لبی که می‌مکد از تو می‌غرور... چکّه

مرا می‌وزانی به سمتی که مستم
 به سمتی که تنهاییم درد دارد
 به سمت گم و گنج جغرافیایی
 که شاماتش از مصر شبگرد دارد

فعولن فعولن فعولن به عطری
 که گفتی بزنی تا میاندار باشد
 که گفتی رگت را غم می‌چکاند
 کم آمده تا که بسیار باشد

به زن در عروقت... همان جا... همان دم
 که فکر از شقیقه به شعرا به می‌زد
 و سیگار بعد از اشارات دستت
 و سیگار در مرزهای رهایی...

نه کشفِ بلیغی به آدابِ قدسی
 نه آرایه در عاریت‌های الکن
 مُغانِ غمی در خطاباتِ چشمم
 گره پیچ ریواس و اندوه در زن

نه باران و بختی... نه سیب و درختی
 هبوطی... در ابعادِ یک بوسه بر لب
 و توضیحش این است... نامت دخیل است
 تنها در ایجا دِ یک بوسه بر لب

بعد مثل ترانه‌ای غمگین
در خط خیطِ خط‌کشی شده‌ای
که به آونگِ مرگ متصل است
پوک‌ها را تمیز می‌بوسند

بوسه‌شان نافذ است با آن که
لبشان خطِ خطی ست از کلمه ...

۲۷

وزنانی که عاشقِ شعرند
استخوان‌هایشان عسل دارد
قلبشان پاپتی ست از کلمه

می نشینند بی‌وضو با می
گریه‌های خمار می‌گیرند
با وجود لگد پرانی مرگ
زندگی را به کار می‌گیرند
و دقیق‌اند در خطوطِ جهان
خط لب... خط چشم... خط سوم

به اعتبارِ گذاری گم
 که قلب می زند... اَمّا خون
 که باغ می چکد... اَمّا زرد
 که حرف می مزد از نامش

به اعتبارِ خودم در می
 که خام می رهم... اَمّا تلخ
 که سرخ می تیم و از من
 کبود می رَمَد اندامش

به اعتبارِ لبی پُر مرگ
 که از حریقِ خودش هار است
 که لال می شود از لیلی
 که لحن می مکد از کامش

و شکل می شود از شولاش
 که در عبورِ مدام از زن
 ترنج می کشد و آهوست
 دلم که گم شده در دامش

در این میانه به نقلی خوش
 مرا مصادره کن با می
 و پیچ پرپرِ آغوشی
 و نازِ منکسرِ جامش

هلیله در شکرَم... غمگین
 گلابِ گیجِ غمت... می خوش
 منم زنی که به رغمِ مرگ
 شراب بوده سرانجامش...

(جز گذارش به ضربِ سکاگان
با قلاووزهایِ قونیّه
کفرِ بی حاصل است الباقی)

باز از من عبور خواهد کرد
با شرابِ نفس کشِ چشمش
قطره قطره به رویِ گریه‌ی من
می چکد نازِ سرکشِ چشمش

(باشد اما هزار و یک شب بعد
من سبوهایی خیسِ بغدادم
توی میخانه‌های بی ساقی)...

سیصد و شصت و پنج تنهایی
تا اشاراتِ مرگ لولیدن
در هبوطی حریص به کلمه
نقشه‌ای اشتباه را چیدن

(باد می آید و به صورتِ من
از درخت گلی که در بغل است
می زند قطره‌های مشتاقی)

آه... تفویض عشق... بی بوسه
آه... سودایِ مرگ در رگِ زن
با حواسی پریده از لب او
با شکنجی شلینته بر دامن

بلدی یک زن را
 از بوسه آواز کنی
 چنان امن
 که جراحاتش پروانه شود؟...

عطر تو از یقه ام بیرون می زند
 و قلب تو مرا می جوید
 دیواری از اندوه میان ماست اما
 که مرز مشترک را ناممکن می کند
 تو اگر معشوقی
 باید بلد باشی یک زن از کجا رنج می شود
 و پیمانۀ را همان جا بریزی...

یک زن چطور می‌تواند بمیرد
 وقتی در جایی معوق ایستاده
 و سودای بوسیدن تو با اوست؟!
 (آهویی آب می‌نوشت)
 قلب مرا میان دست‌هایت بگیر
 و اندوه مرا بکش به سمت شرق
 جایی که دختران در آن سرپوشیده می‌رقصند
 و زنان
 بی آن که تورا بوسیده باشند می‌میرند...

من این کلمه‌ها هستم
 جنون معطر قلبی
 که از تو سر در می‌آورد زیبا!
 شبیه نهنگی نیستم
 که اقیانوسش ته کشیده
 زیرا که من از عشق
 در خون خودم شناورم
 تنهاییم را
 به چشم‌هایت می‌آویزم
 تا تماشا برایت چراغانی
 باشد...

در هفتم ژوئیه‌ی ۱۸۹۶ میرزا آقا خان کرمانی
شیخ احمد روحی و خبیرالملک را در باغ
اعتضادیه، زیردرخت نسترن سربریدند.
از کتاب نامه‌های تبعید/هما ناطق و محمد فیروز

۳۴

سررها را زیر درخت نسترن می‌برند
و ماشه‌ها را پای شاخه‌های نرگس می‌چکانند
برای این است
مرگی که در غضروف‌هایمان می‌پیچد
به عطر عشق آغشته است...

۳۵

این صفحه را از سکوت پرکن
و به مقادیر هنگفت
بنشینم مقابلم
خودت را به من بچسبان
به خونِ نمک خورده
به زن
به سرزمین سوخته‌ای که شب‌ها
در سینه‌ام جیغ می‌کشد...

قرار بود بمیریم
 و در وطن مان دفن شویم
 آن‌ها امّا
 وطن را در ما دفن کردند
 پیش از آنکه بمیریم...

اگر از معبدهای تو سر در بیاورم
 یعنی انسان پُربشارتی بوده‌ام
 که به ساز زیبایی رقصیده است

مرا به بوسه آلوده‌ای
 و شکلی بی‌امان از شیدایی
 در خونم هروله می‌کند

به ناز می‌زنم که چمان بیایی
 و این جهان تهی دست
 کبوترانش را پرواز دهد...

آن قدر طولانی
که جهان گس
مثل دسته کلیدم
در گنجی های کنار مرگ گم شود
و پیدا نشود
در اتاقی که ژولیده‌ی شراب‌هایت
با پلکِ پَر
اسب‌ها را در دامنه‌هایش شولانده
و به حالتی از زن مبتلاست
که خیس می‌میرد

آن قدر طولانی
که به لعنت خدایان دچار شویم
و عشق
باقی مانده‌ی شرابمان را
در پیمان‌هایش مَرّه کند...

۳۸

آن قدر طولانی
که بوسه از سمت قلبم
با شراب بیامیزد
و اسب از دامنه برگردد

آن قدر طولانی
که گریه خاکستر شود
و شعر از ایوان تهی بگذرد
و زن با پلکِ پَر
به غمی در تو چنگ بیاندازد

شکلی لزوج از بیماری
 و مرگ برهنه
 قوسی از غم
 و گلی بر سینه‌ام
 من از هر راه که می‌روم از عشق
 سردر می‌آورم
 حُنب لایزال است قلب من
 و شهادتی قرص
 در شرابی ست
 که با حُم و قَنینه قورت داده‌ام
 معشوق باش
 و بگو که نام خودت را از دهان من
 دوست داری ...

بگویمت که در عشق چیست؟
 نوری که از بالا می‌تابد
 اندوهی کهنه کار
 ودلی پرپر
 کلمه‌ی بی حواسی که به بن بستنی می‌رسد
 پرنده‌ای که در حال مردن است...

زن طره‌اش را کنار می‌زند
 با یِراقی از غم
 و خونی قهوه‌ای
 که محتاج افزودن شکر نیست
 و گردنی خمیده از گلوبندی گرگ
 ورنجی که دیگر
 نه برکناره است
 و
 نه کم آزار...

نمی‌شود که سیاست
 دست‌های تورا
 برایم کم معنا کند
 قلبم با فاصله‌ی یک صندلی
 به خون تو فکر می‌کند
 نمی‌خواهم در عربده‌ی تفنگ‌ها و سراسیمگی
 رویای بوسیدنت را از یاد ببرم
 تنها هستم
 اندوه فرقه ندارد
 عشق هم...

همه چیز را کنار می‌زنم
 و می‌نشینم
 در گلاب گیاهان گیسویت
 و می‌خزم
 زیر هُرسَتِ می
 زیرا که من رگم
 و به اَسرار می‌روم...

آن او را
 در گرگ و میش میان خودم و تو جا انداختم
 آن او در رفت و آمد را
 از تولد هفت سالگی یلدا
 تا گریه در اتاق پایین
 که پستان‌هایم جوانه زده بود
 و مهیای تو می‌شدم

دیشب می‌خواستم به یکی زنگ بزنم
 و درباره‌ات بگویم
 و واو که اوّل واویلاست
 برای دلی که در مانده

خاک تو نیستی
و باد تو نیستی
و آتش تو نیستی
و آب تو نیستی

به شدت چاکی بر خط ران
و غیظی در خون
که زن می کند نوک پستان را
واو می آورم

و اگر هوا گرگ و میش بود هم بیا
و اگر سرت به سمتی چرخید هم بمان...

۴۵

این جار آخته
کش لیسه‌ی لبی ست ولو در شرابِ سگ
من پرپر
و شکل تو شیدا است

سگ در عوض
که خون کتابت را
در چشم‌های من
نادیده می‌گیرد
هی گفت‌ها
و ماه
نامطمئن

به هشت حاشیه می چرخید
که پر در هواست
و من پرپر

شب تا به شیوه بشورد
کنار باش
معشوق بی یراق من از غم
شب را که آورده‌ای
کنار باش
که پر در هواست

باز آما به اندازه
میزان به ماه زده
و زیباییت افزون تر از تحمل زن هاست...

۴۶

تنها می میرد
در گریح میان خودش و غم
و ناخن شکسته اش
بوسه‌ی کوچکی می طلبد

پی هفتم
پیه پروردگار است
بر استخوان زن
پراکنده و ریش ریش
چنان که ماه چهارده
بر نطفه‌ی پیراهنت

هشتگ هریوهی هرات

هشتگ زیبایی

هشتگ ثمن بخش

هشتگ بازار برده فروشان

هشتگ عبور کن

وبه اقالیم غمگین ترنج بیفزا

شیدایی در اقالت بسیاران است

و مستانت سوگوار می میرند...

۴۷

لب توریم و

لب تور لب گور نیست

خَلاصش قُرُقِ هزار گره است و

دریا تلخ

قیماق لب بده

بگیر و ببند و بباش

شابهش گوری که لب ندارد

برای عاشقان درماندهات

تم طلب گریه ست

سیگارت را که در انتظار زیر سیگاری

ایستاده دود می کنی

تا نشانه‌ی کوچکی زیبایی
نروفته بخندد
معشوقا
تم طلب گریه ست

سودا از سُرمه سکوت
سینه از سرخ سودا
سکوت از سایه سُرَب
سراز شراب سنگین
تم طلب گریه ست

من به جادوی تو محتاجم
روی رانم دست بکش
ساحره در سوزم
و پرنده را تا دیوار بیار
معشوقا
به آوایی گله‌مند
چنان که باغ به یاد آید...

۴۸

هذیان متراکم
و تاراندن شناسه‌ها
به هیچ معنایی

من برگشتم
و تو را نگاه کردم

قلیای قی شده شراب نیست
پس اسمت را دو بار بوسیدم

زیستن به فرض محو
در محاقی از اندوه

با شکرِی نارس
و کفک و رِغوه

به ران‌هایت چنگ زدم
که در لذت مرگ شناور بودند
و تو را از نو می‌خواستم

صَرَفِ من به صَرَفِ دلم
دریغی دراز
که دولول متواریان را
به دوش می‌کشد

کنارت ایستادم
با آنکه یقین داشتم
تنها بوسیدن است که امن است...

۴۹

و آیینه چون کبوترِ غمگینی
گردِ شعر بچرخد
تا نزاری گلِ خیسی
که از اعماقی ترش سرزده
من باشم
در ساعاتِ اولیّه‌ی صبحی
که مرگ در آن کوس می‌کوبد

به صحرا شدم
اونبود

درشت دفعم کن
این را خطاب به خداوند گفتم

که شاعر را در بهار می خواباند*
و کندوها مکعبِ عیش اند
اما
آدمی بوسه می خواهد
تیر از طرف تو
تفسیر از طرف تو
تپانچه رو به من
متن / مرگ رو به من
تور من تلخ نیست
پس به دام نمی افتی
و عماری از صحرا نمی رود
که به صحرا شوم
و نباشی

شب را کنارم می خوابانم
بهار در شاعر خوابیده*
و هزار به فتح هاء و مکث گریه
در حقیقت آوای زنی ست
که پارگی یقه اش را
حوصله می کند

چین از چینه برود ای کاش
ها بماند که به لفظ نرسد
و سنبله زن شود
عطرت بیاید
و ما را بیوسد
آی عشق
ما را به احترام معشوقان
گرد شعر بگردان
و آن جلالتِ عظمی را
در ما سرزده نمیران
و آی عشق
در بهار مهربان تر باش...

* حالا مرا دوباره بخوابان
در زیر آفتاب بخوابان
از دیگران جدا بخوابان
تنها بخوابان
و در کنار حفره‌ی گنجشکی بخوابان
و در بهار بخوابان
رضا براهنی

عینا اگر می توانی مرا نمایه کن
عینا
همین امروز
و به ابعاد روشنم در اندوه بیاویز
و بخند
گیر جهان ما نیستیم
چقدر دوستت دارم
در شب‌های بی‌شتاب این زنده‌گی
در این ماندگاری پر واسطه
از هذیان و هول
توزیبایی
زیبایی
زیبایی
و دست‌هات
حواشی پر نقش دختران بلوچ است
که بر پرده‌های سفید
سوزن‌دوزی شده
آن بیچ‌گم
جغرافیای جهان است
حالا برای من

۵۰

می‌خواهم تورا بیاورم
و در آوازه‌ها بخوابانم
زنده‌گی با مرزهای بی‌پرنده‌اش
زنانی با موی کوتاه می‌خواهد
که به عشق مصرند
می‌خواهم تورا بمشکانم
در آغوشم که خون استواست
و در رفتارم
که حکمتی بلیغ چون شیری تازه از آن می‌ریزد
من زن آستانه‌های اشرفم
و دست‌های توزیباست

کلماتی یک سویه
 بادی غمگین
 بهتی نازک
 در گورستان‌ها ضلع شرقی مهربان تراست

در عشق
 پیراهنِ دریده زیباست
 لمسی شهوانی
 که از آیاتِ ربّانی سر در می‌آورد
 مرا ببوس
 مرگ در دایره می‌چرخد
 و قلبم قاصیده‌ی غمگینی ست
 در بارگاهِ مغان

نمی‌خواهم تمام شود
 کسی هرگز به شعرش نمک افزوده؟
 دست‌هایت را به زنده‌گی‌ام افزوده‌ای
 و در عشق
 همین یک اندوه بس است
 و برای عاشق
 همین یک زیبایی مرگ می‌آورد
 آن‌چنان از منی
 که اگر بخواهی
 دیوانگی‌ام را
 در عربده‌ها
 برایت می‌رقصم
 من که به نازکی شرابم...

شبِ اوباش است
و قلاشانش را محتاط می‌کشد
در گورستان‌ها
چرخش دامن ماسپیده
و تابِ تابوت بر شانه‌هاست
لمسی اگر هست

من لب می‌آورم
مرا شراب بینگار
و دل بزن از دلالتِ لب و ل شو
معشوقم
خون به خرامشِ ساقی سرخ است...

۵۲

حالا می‌توانم به اعماق سقوط کنم
حالا که دیگر مطمئنم آن قدرها زیبا نیستم

باید به من می‌گفتی
عبور از تو عواقبِ وخیمی دارد
و قیر آب است قلمرو خاموشی
که آه‌ها را به اشتباه از آن گذر می‌دهی

پیراهنت چهارخانه بود
هر بار وقتِ وقوع
پیراهنت چهارخانه است
و من آواره ام

مرگ

با خاطره‌ی مرگ

مردن را مضاعف می‌کند

و بعید می‌داند این را بدانی

مثل یک چاه بی‌لبه

قلبم را به آب می‌خوانی

و زنی دلوش را از تو پیر کرده

غرور من

طلسمی ست که کاهنان

به کوهان اژدها می‌بندند

تا رام بماند

غمگینم

و اگر می‌توانی

مرا باطل کن

چه کسی جز عشق

می‌توانست نقشه بکشد

که تو را در سرسرا دیدار کنم؟

و آن گاه

یکی را در خوی بخواباند

دیگری را در قونیّه

مثلن عشق چیست؟

این که اول هر گریه

و آخر هر گریه

نام تو را گفته باشم

یا سرم روی رانت باشد

وقتی که در رویا

مشغول لیسیدن تنهاییم هستیم

و دست آخر

خودم خودم را گره می‌زنم

قلبم دارد می‌ایستد

به سمت بگو

به زنده‌گی بعدیم نیاید

و اگر می‌شود

پیراهن چهارخانه ات را نپوش

من مجموع رگ‌های آبیم و یک قلب

که از فاصله ایستاده به نظر می‌رسد...

و در نهایت آن دو ستاره
 که مثل دو کوکبِ قرمز
 در اندوه هم ریختند
 ما بودیم
 و در نهایت آن دو بنفشه‌ی تک پَر
 که رو به مرگ
 یکدیگر را بوسیدند
 ما بودیم...

چه چرایِ چمانی در قطعه‌ی روز است
 که زن از توبه که بازگردد؟
 که روباه دم بریده‌ای ست زنده‌گی
 و عشقت
 شانهِی عاجی
 برگیسوی شهزاده‌ای
 تراش خورده‌ام
 و توزیبایی
 من از مراتب خودم خیسَم
 مرگ در اثنایِ کلمه
 شاتوتی ست در دهان تو

من به حدیثی واصلم
که اسنادش به زیبایی تو می‌رسد
خندان شو
و مرا به من برگردان
به طریقی تمام
که میل را می‌آشوبد
وزن را از راه آهن
به دفتر شعرش می‌رساند...

که شعر می‌آورد
و دلم سُربینِ پلنگ است
در مستی گلوله
ماه که بالا آمده
به یک‌باره
از سمتی کج
که باران به بیراهه می‌زد
به یک‌باره
ولیم در موعد بی‌قاعدگی بی‌قرار بود
در من شتابی گیرا شلید
عشق گندم است
و پرندگانش را می‌چرخاند
به خون از نگینی
که شاهی چرخان
بر جبّه دیده باشد
که این کلمات
دلالتِ درویش است
بر دل
که این کلمات دلالتِ دلی ست
که در کتاب نیست

و در تلاقی قی آور قومی ضالّه
دهانت را بگشا
تالب هایم را میانش بگذارم
می دانی
که دهانت هوس به صرف می است
و
شیوهی شوریده ام شراب مهناست

هن هن تقدیر
که زهواری فرتوت
الوار لودگی لمبانه
ظلامی بی بوسه
که در آن عشق
جریده مانده
پس دهانت را بگشا
تالب هایم را میانش بگذارم
می دانی
دل شهیدان مست می خواهد...

۵۵

در افروختنم
به فراخی های پس از من
دهانت را بگشا
تالب هایم را میانش بگذارم
می دانی
از دهانت به دال بی الفی
که مولف به لام زد گیرم
ختم تماشا
بدون فعل کشیدن
کشاله ی کاملم به کنار
سیگارت را تمام کن

www.mehripublication.com

سپیدی این صفحه برای توست...

۵۶

www.mehripublication.com

از من نشانی بجو
در زنان پا به پا
یکی از آن‌ها ماه کامل می‌زاید
و نام تو را بر آن می‌گذارد...



نشر مَهْرِي

منتشر کرده است:

شعر

چمدان‌های جهان کوک شده‌اند • مینا احمدی
سایه‌ای در سراب • بهرام غیاثی
روزگار بنفشه و باروت • کاوه باسمنجی
عصیان قرن • الهام عیسی پور
هرگز به بال‌هایم گزندى مرسان • فروغ سمیعی
تا جهان من بیا • کتی زری بلیانی
نگاه • ناهید موسوی
دو قلب، کشاله‌های ران و شعرهای ممنوعه • علی کاکاوند
سمفونی عرعر • لیلی گلزار
هنگامه غربت (در چهار جلد) • خاطره خیوه
حتی به احترام کاغذ • فرخنده حاجی‌زاده
هفتاد غزل عاشقانه • علی صبوری
نظربازی عاشقان در سحرگاه شهریور • علی صبوری
سرزمین ترانه‌های بی‌لبخند • علی صبوری
بن‌بست‌های باز • لیلی گلزار
این شهر دیگر جای ماندن نیست • محبوبه زرگر
بی‌شکوفه، بی‌گیلاس • نازنین شاطری پور
استیگماتا • م.ع سبحانی

تورا حافظی • نیما نیا

دیوان ژاله • عالم تاج قائم مقامی

آخرین زن لوت • اعظم بهرامی

دهان مُرده • ناما جعفری

۷۰ شعر در میان دو بوسه • هوشنگ اسدی

هم‌رقص باد • نازنین شاطری پور

آوازهای فالش کشورم • فیروزه فزونی

ماه مجروح (مجموعه آثار کمال رفعت صفائی) • به کوشش حسین

دولت‌آبادی

رَعشه‌های خوف، رَخشه‌های خُجسته • سیاوش میرزاده

اینجا برقص • حسن حسام

مرا به آبها بسپار • کتی زری بلیانی

یکی به آبی عمیق می‌اندیشد (دوزبانه: عربی و فارسی) • حمزه کوتی

ادبیات ترجمه

شعر

آواز پل‌ها (گزیده اشعار شاعران معروف آلمانی زبان) • مترجم: فرشته

وزیری‌نسب

حماسه شیخ بدرالدین سیمائونا • ناظم حکمت؛ مترجم: هاشم خسروشاهی

بی‌آنکه از چشم‌هایم بخوانی (شعرهای اروتیک چپ) (دوزبانه: آلمانی و

فارسی) • آنا ماریا روداس؛ مترجم: علی اصغر فرداد

بوسه آسمانی (دوزبانه: فارسی و انگلیسی) • کرولاین مری کلیفلد؛

مترجم: سپیده زمانی

در صدای تو می‌دانی چیست؟ • جمال ثریا؛ مترجم: بهرنگ قاسمی

پرواز ایکاروس (دوزبانه: آلمانی و فارسی) • هلیده دومین؛ مترجم:

علی اصغر فرداد

آوازهای زیبایی‌ات • شاعر: ماریو مرسیه؛ مترجم: هدی سجادی



MEHRI PUBLICATION

Poem * 56

Bergamot Oranges Of Sorrowful Lands
Kimia Tajnia

British Library Cataloguing Publication Data: A catalogue record for this book is available from the British Library | ISBN: 978-1-915620-89-7|
|First Published Summer 2022| 108 Pages|
|Printed in the United Kingdom|

|Book & Cover Design: Mehri Studio|

Copyright © Kimia Tajnia, 2022
© 2022 by Mehri Publication Ltd. \ London.
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photograpyng and recording, or in any information storage or retrieval system without the prior written permission of Mehri Publication.



www.mehripublishation.com
info@mehripublishation.com



جستار

نظریه مفاهیم واقعی • جمشید شیخ لارآبادی
آبروی فقر یا چگونه فلاکت جانشین فقر می شود • مجید رهنما؛ ترجمه و
مقدمه: نازی عظیمیا

سوراخ فلسفه • حسام‌الدین توکلی
از کتاب‌ها و ترانه‌ها • فرشته مولوی
یک تصویر ارگانیک از یک نمونه • تام تر
مرثیه‌ای برای شکسپیر • شهروز رشید
دفترهای دوکا • شهروز رشید

داستان بلند

سیاهچاله • رعنا قادری
در چنبر روایت • مجید دانش آراسته
دوگانه زنی که خوابش نمی‌برد • آزاده دواچی
ماه تا چاه • حسین آتش‌پرور
خانه پدری • علی اصغر راشدان
پنج زن • محمد عبدی
دهان‌شدگی • بهناز باقری

مجموعه داستان کوتاه

بن بست تولد • لادن توفیقی
پس کی هوا روشن می‌شود؟ • گردآورنده: خلیل نیک‌پور
آب‌رَشک • شهره یوسفی
بدون مجوز • مهتاب قربانی
سومین نشانه • الهام امانی
سودابه در آتش • خورشید رشادو ناگهان پلنگ گفت زن و داستان‌های
دیگر • عزت گوشه‌گیر
از باران گیلان • کیهان خانجانی

Bergamot Oranges Of Sorrowful Lands

Collection of Poems

Kimia Tajnia

www.mehripublication.com

ای گریه در خمار که خونم حلال می
شعری به شرح ماوقع ما نمی رسد
لبهات را غلیظ بیاور به خاطر من

انسان به گل نشسته و من در هوای تو
شکل گوزن ریخته از قاب آبرنگ
غم می شود مقابلت ابعاد دیگر من

من ماهیم... نهنگم... با فلس سوخته
در این جهان که زخم خودش را ندوخته
پیمانه شو... شراب بکش روی پیکرم

دیلاق نخ نماست دلم در هزاره ها
شیراز را غلیظ بکش در حصار می
سیگار را به ناز بکش در برابر من...



Bergamot Oranges
of Sorrowful Lands
Collection of Poems
Kimia Tajnia

ISBN: 978-1-915620-89-7



9 781915 620897

£ 12.00



www.mehripublication.com